

هفتاد و چهار سال پیش از این میرزاده عشقی، شاعر آزاده به گناه مبارزه در راه آزادی بیان و قلم کشته شد. در این مدت آثار این شهید آزادی بارها چاپ و منتشر شده، و مردم علاقمند آن را چون ورق زر بردند و منع‌ها و سرکوب‌ها بر عاطفه حق‌جویان و ستاپندگان صداقت و دلیری و پاک‌باختگی اثر نکرد. با این حال در این مدت، انتشار اثری جامع و پژوهشی که زندگانی و باور و کردار و شهادت این شهسوار میدان شعر و قلم را به تصویر کشد، همچنان یک آرزو بود. محمد قائد با پرداختن کتاب «میرزاده عشقی» این آرزو را برآورد و کاستی دلازاری را از صفحه تاریخ ادب معاصر ایران برطرف ساخت.

محمد قائد کوشیده است تا چهره راستین عشقی را به روش پژوهشی و تحلیلی، از پس پشت ابرهای اساطیر فرود آورد و در زمین فرا دید علاقمندان قرار دهد، و شخصیت، پندار، گفتار و کردار او را چونان که هست، نه چونان که در پندار مردم است بشناساند. قائد در خلال صفحات کتاب شخصیت سیاسی و اجتماعی عشقی و موضع‌گیریهایش را در برابر

رویدادهای روزگارش در متن آن سال‌های پرآشوب و تاب‌سوز می‌پژوهد، و پژوهش خود را در سایه مدارک و منابع تاریخی و برهان‌هایی از کلام عشقی شفاف و روشن می‌سازد. کتاب پنج فصل و یک پیش‌درآمد و یک نتیجه (پایان سخن) دارد. در آن فصل‌ها با چهره نویسنده و شاعری آشنا می‌شویم که کم‌زندگانی بود، اما چنان زیست و چنان رفت که افسانه شد؛ با افسانه نیک، نه افسانه بد.

به گمان ما، نویسنده در هر فصل موضوع را با کامیابی تحلیل کرده، از جمله این فصل‌ها، فصل‌های دوم و چهارم چشمگیر است. در فصل دوم (جهان‌بینی و اندیشه سیاسی) بحث با نگاهی به پیدایش اندیشه ناسیونالیستی در غرب و شرق و ایران آغاز می‌شود و موضع روشنفکران در برابر دست‌آوردهای مدنیت غربی بیان می‌گردد. موضع عشقی در چنین صحنه‌ای نتیجه ضروری و ناگزیر بحث است و نویسنده برداشت‌ها و اندیشه‌های او را بر می‌رسد و ساده‌اندیشی‌ها و تندروی‌های او و کاستی او را که نداشتن یک ایدئولوژی پرداخته، و اندیشه‌ای دقیق است نشان می‌دهد و این موضوع را که عشقی درگی درست از مفاهیم و مقولات سیاسی ندارد یادآور می‌شود، بی‌آنکه جنبه‌های مثبت و روشنفکرانه تراوش‌های قلم و اندیشه او را ناگفته بگذارد.

در بخش چهارم، آقای قائد ارزش ادبی قلم و شعر عشقی را بر می‌رسد. جنبه‌های گوناگون شعر او را در برخورد با سنت و نوجویی و حدود رویکرد او را در هر یک از این دو مورد می‌پژوهد. در این فصل بر بهترین سروده عشقی یعنی «ایدال پیرمرد دهگانی» یا سه تابلوی مریم که آن را به حق «مشهورترین، پرخواننده‌ترین و اثرگذارترین منظومه عشقی» می‌نامد تأکید می‌کند، نویسنده این منظومه را به شایستگی تحلیل می‌کند. و

هنر عشقی را از نظر توصیف و شرح حالات آدمی و بدفرجامی عشقی که در دو سوی ماجرای آن (عاشق و معشوق) عواطف صادقانه با فریب اهریمنی درآمیخته است، شرح می‌دهد و غایت بحث را به غایت اندیشه نهفته در منظومه که آرمان پیرمرد (پدر مریم) است، می‌کشد و برداشت‌های تندروانه عشقی را در بیان آن غایات از زبان پیرمرد نقد می‌کند. یادآوری کنیم که این منظومه از نظر جوهر سیاسی نهفته در آن از عقیده کلی عشقی درباره سرنوشت انقلاب مشروطه و ضرورت انقلاب تکاملی برای رویارویی با تباهی زمامداران نوسازی جامعه جدا نیست. به هر حال نویسنده در بیان کامیابی عشقی در عرضه تصویر رمانتیک رویدادها، و تناقض‌ها و خام‌دستی او در نمایش برخی از صحنه‌ها روشن و ستودنی است.

جهان‌بینی عشقی، اندیشه سیاسی او در برخوردش با آرا و عقاید مختلف روزگارش و موضعش در برابر رویدادها، به جامعیت و مستند تحلیل شده است. نویسنده نه تنها نکته‌ای را ناگفته نگذاشته که مسائل عصر او را به گستردگی بیش از حد لازم بر رسیده است. برداشت آقای قائد آن است که عشقی در اندیشه سیاسی آنارشیزست است، و گفتار عید خون و نظریه انقلاب دائم او مستند این برداشت است. اگر چه پراکنده‌گویی و آشفتگی اندیشه عشقی، می‌تواند او را به معنی متداول، نه علمی، آنارشیزست بشناساند، از لحاظ عقیده نسبت آنارشیزست به او دادن در خور تأمل بیشتر است. از مجموعه نوشته‌ها و سروده‌های عشقی چنین دریافت می‌شود که عشقی آنارشیزستی معتقد به نابودی نهاد دولت نیست، بلکه روشنفکر جوان و حساسی است که از نابسامانی کشور، از آشفتگی سال‌های اشغال سرزمینش، و از زد و بندهای قدرت‌های استعماری و از ناتوانی دلتمردان و سیاست‌پیشگان، سخت آزرده شده،

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

عشقی از افسانه تا واقعیت

و تازش دوباره دیو استبداد بر قلمرو آزادی و حکومت قانون که سرانجام شاعر جوان را به کام مرگ فرستاد، بر نگرانی و دلواپسیش افزوده است. و در ایران فقرزده و مردمان نومید و غرقه در نادانی دیرسال، یارای ایستادگی نمی‌بیند. از این روست، که واکنش او به اقتضای جوانی و حساسیت طبع، تند و عصیانگرانه است، و چون ایدئولوژی ساخته و پرداخته‌ای در پس اندیشه‌اش نیست تا او را به سوی غایات سیاسی معینی رهنمون باشد، به نوعی پریشانی و بی‌سامانی فکری دچار می‌آید، که او را به صورت آنارشیستی دولت‌ستیز می‌نمایاند.

اما او به نابودی سیاستمداران و دولت‌مردانی می‌اندیشد که خائنشان می‌پندارد. نظریه عید خون و انقلاب دائم برای نابودکردن دولت‌مردان تباهاکار است نه دولت. گویا او به مشروطیت پشت نکرده، اما از انقلابیان نگاهبان آن سرخورده است و می‌خروشد «گر انقلاب بد این، زنده باد استبداد» برای آنارشیست دولت شر است خواه استبدادی خواه مشروطه. او در کشاکش میان رضاخان و خاندان قاجار و هیاهوی جمهوری هوادار دولت خاندان قاجار است. و چون در اندیشه آنارشیستی دولت نیک وجود ندارد، پشتیبانی او از دولت قاجارها توجیه‌پذیر نیست مگر اینکه اندیشه آنارشیستی او را ریشه‌دار و استوار ندانیم.

او به ایران باستان و شاهان باستانی ایران مهر می‌ورزد، و دارای عقاید ناسیونالیستی است که گاهی به افراط می‌گراید، و چنین شخصی نمی‌تواند آنارشیست باشد، و شاید تظاهر به شعارهای آنارشیستی و واکنشی عاطفی برای گرم‌ترکردن تنور مبارزه سیاسی بوده تا واقعیت ایدئولوژیک.

می‌دانیم که اصل بنیادی آنارشیسیم دولت‌ستیزی است و دولت‌ستیزی خود در اعتقاد به نیک‌سرشتی

انسان ریشه دارد. نظریه پردازان آنارشیسیت می‌گویند انسان در گوهر خود نیک است، اما نهاد دولت او را تباہ کرده است.

بنابراین با برفاقتدن دولت، آدمی به گوهر خویش باز می‌گردد. اما عشقی نه انسان را فرشته‌خو می‌داند و نه نابودی کامل دولت را می‌خواهد. در تأکید بدنهادی آدمی گوید «که من به مردم این مملکت نیم خوشبین» و این بدبینی محدود به «این مملکت» نیست. بشر را از نسل میمون می‌داند و شرافت او را انکار می‌کند: «هزار بار به نوع بشر کنم نفرین»

بشر مگوی بر این نسل فاسد میمون

بشر نه، افعی با دست و پا است این دد دون
اگر بشر حیوانی موزی و درنده خوست که نیاز به قلابه دارد، قدرتی لازم است که او را از فساد و درنده‌خویی باز دارد. و آن قدرت کسی جز دولت نمی‌تواند باشد. در حقیقت عشقی به دولت معتقد است، و به اصول مشروطیت پشت نکرده، اما دلزدگی از اوضاع سبب می‌شود که خواهان نابودی زمامداران سالخورده و استخوان‌دار شود تا جوانان بر سر کار آیند، و در رگ‌های جامعه خونی تازه روان گردانند. او نظریه انقلاب تکاملی را پیش می‌کشد و غایت آن را نه نابودی نهاد دولت که نوسازی آن می‌داند. اما این نوسازی با کشتار کارآزمودگانی ممکن می‌شود که بی‌آنها قافله هر جامعه‌ای تا به حشر لنگ است. انقلاب لازم است تا روابط گذشته را براندازد و انقلاب باید ادامه یابد تا روابط انقلاب را جانشین روابط گذشته کند. گوید:

«روز انقلاب عبارت از آن دوره‌ای است که هیاهوی انقلاب بلند است، و برای برهم‌زدن عادات و رسوم زشت حکومت است.»

فردای انقلاب که عبارت از دوره تکامل باشد، ایام گسترانیدن عادات و قوانین تازه است به جای رسوم

محوشده»

عشقی نگران بازگشت «عادات و اطوار کهنه استبدادی» و از میدان بدرشدن انقلاب مشروطه و محو دستاوردهای آن است؛ روح عصیانگر او سیاست‌پیشگانی را که خائنشان می‌پندارد، بر نمی‌تابد و نگاهداشت اصول و روابط نو را با انقلاب میسر می‌داند. با این حال، به دلیل نداشتن ایدئولوژی مشخص پریشان‌اندیش و بی‌قرار است و از این روست که او را می‌توان آنارشیسیت در اندیشه و نه آنارشیسیت در عقیده پنداشت.

این نکته را نیز یادآوری کنیم که «یادآوری وسوسه‌آمیز روزی خوش که به سبب حمله مهاجمان خارجی از دست رفت» (ص ۵۱) بسی زودتر از سده نوزدهم و پیدایی جنبش‌های ناسیونالیستی پس از جنگ‌های ناپلئونی آغاز شد. در انگلستان سده هفدهم «لورها» و «دیگرها» برهان می‌آوردند که در روزگار اقوام انگلوساکسون زندگی مردم بریتانیا کامل و سعادتمندانه بود، اما هجوم نورمان‌ها به جزیره بریتانیا، آن زندگی خوش سعادتمندانه را تباہ کرد و بی‌عدالتی را در جامعه رواج داد. اینک با بیرون‌راندن نورمان‌ها عصر زرین گذشته باز خواهد آمد. آن گروه‌های سیاسی کم‌زندگانی بودند. صدایشان جز در جزیره بریتانیا پژواک نیافت، اما واقعیت داشتند و تاریخ از یادشان نبرد. هر چند ناسیونالیسم به معنی شناخته آن هنوز ظهور نکرده بود.

آنچه گفتیم برداشت ما از عقاید عشقی بود و از ارزش کار آقای قاند نمی‌گاهد. نوشته‌ها و سروده‌های عشقی چنان با شور و احساسات درآمیخته که دریافت گوناگون و ناهمسان از عقاید او را ناگزیر می‌سازد. جای کتابنامه در پایان کتاب خالی است. عنوان کتاب در روی جلد و صفحه عنوان یکی نیست. □

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

حجت الله اصیل

میرزاده عشقی.

نوشته محمد قاند، طرح نو، ۱۳۷۷

